

الزامات دیدگاه اقتصاد سیاسی برای حل بحران‌های ژئوپلیتیکی منطقه خاورمیانه

اسماعیل مکرمی

دانشجوی دکترای جغرافیای سیاسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

حیدر لطفی^۱

دانشیار جغرافیای سیاسی و گردشگری، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

مجید ولی شریعت پناهی

دانشیار جغرافیای روستایی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

علی اصغر اسماعیل پور روشن

استادیار جغرافیای سیاسی، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، شهر ری، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۸/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۵

چکیده

خاورمیانه منطقه‌ای استراتژیک و حیاتی است که به لحاظ موقعیت جغرافیایی و نیز حجم انبوه انرژی دارای شرایط فوق العاده‌ای است. این منطقه که کشورهای بسیاری را در خود جای داده، یکی از ملتهب‌ترین مناطق جهان است که بحران‌های ژئوپلیتیکی فراوانی در آن رخ می‌دهد. اقتصاد سیاسی یک روش مطالعه علمی درباره پدیده‌های اجتماعی است. این رهیافت بر وجود ارتباط میان مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی در شکل‌دادن به پدیده‌های اجتماعی مبتنی است. هدف اصلی این مقاله عبارت است از بررسی الزامات دیدگاه اقتصاد سیاسی برای حل بحران‌های ژئوپلیتیکی منطقه خاورمیانه می‌باشد. سوال اصلی مقاله این است که مولفه‌های اقتصاد سیاسی در منازعات منطقه خاورمیانه چه نقشی دارند؟ روش این مقاله کیفی است. روش گردآوری اطلاعات کتابخانه است و داده‌های پژوهش نیز با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی تبیین خواهند شد. نتایج مقاله نشان می‌دهد که مولفه‌های ژئواکونومیک در منازعات منطقه خاورمیانه نقش ثانویه را برای ایجاد همگرایی و از طرفی نقش اصلی را برای منازعه‌افزینی دارند. ظهور افکار ناسیونالیستی مانند پان عربیسم، پان ترکیسم و پان ایرانیسم و توطئه‌های بیگانگان و منفعت‌طلبان با ایجاد تفرقه میان مذاهب مختلف اسلامی، ضعف رهبران در اداره امور جامعه و هم‌چنین وجود برخی حکومت‌های اقتدارگرا، این منطقه را تبدیل به کانونی از تحولات و تنش‌ها در دنیای کنونی کرده است. هم‌چنین بحران مشروعیت در کشورهای عربی و موج بیداری تحت تأثیر دموکراسی خواهی، درگیری‌های سیاسی و مذهبی درون منطقه‌ای، ناآرامی‌های اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی در اثر جنبش‌های آزادی خواهی از دیگر عوامل آسیب‌پذیری کشورهای منطقه است. همه این عوامل دست به دست هم می‌دهند تا کشورهای

عرب منطقه در اثر تدابیر نادرست سیاسی، ضعیف‌ترین و با وجود منابع عظیم نفتی، وابسته‌ترین ملت کشورهای منطقه به خارج محسوب شوند.

کلمات کلیدی: بحران ژئوپلیتیکی، منطقه خاورمیانه، اقتصاد سیاسی، خلیج فارس.

مقدمه

منتسکیو معتقد بود که ملت‌ها به در اثر رشد داد و ستد، ناسیونالیسم و صحنه‌های خونین نبرد را رها کرده و به رقابت اقتصادی رو می‌آورند و نفوذ و اعتبار و قدرت کشورها مدیون دستاوردهای اقتصادی می‌باشد نه نظامی‌گری، از نمونه‌های بارز این پیش‌بینی ژاپن و آلمان هستند که مهم‌ترین مثال‌های شکست ژئوپلیتیک در برابر ژئواکونومیک به شمار می‌روند (امیراحمدی، ۱۳۸۴). در حالی که کشوری مثل چین دوران مائوتسه یا کره شمالی در عصر حاضر که دارای سلاح هسته‌ای و توان نظامی بالای را در اختیار دارد، با این حال کشوری ضعیف در اقتصاد، تکنولوژی در برابر همسایه هم نام جنوبی خود را می‌باشد. هرچند ژئواکونومیک چالش‌های بزرگی در ادامه راه خود دارد و غیر قابل بازگشت بودن آن را به نوعی به پرسش می‌گیرد، با این حال می‌توان نام برد اگر ایران علاوه حفظ توان ژئوپلیتیکی خود، توان ژئواکونومیکی خود را بالا می‌برد و به یک وزنه مؤثر در اقتصاد و تکنولوژی تبدیل می‌شد، تحریم‌های ایران نه تنها سهل و ممکن نبود بلکه آن قدر هزینه‌ی گزافی داشت که امریکا را به چالش در برابر خود می‌کشاند. نمونه کنونی این مورد چین فعلی است که با وجود این که امریکا علاقه‌ای به پرورش غولی چون چین در روی خود ندارد، با این وجود به دلیل تأثیر بالای چین در اقتصاد جهان و بالأخص امریکا مجبور به رفتاری با عزت و مناسب در برابر چین است (ذوالفقاری، ۱۳۸۴).

یک سال پس از نظریه پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما، در سال ۱۹۹۰ میلادی ادوارد لوتواک در مخالفت با استدلال‌های وی مقاله‌ای را با عنوان از ژئوپلیتیک تا ژئواکونومی در مجله نشنال اینترست منتشر کرد و مفهوم ژئواکونومی را مطرح نمود، او در مقاله خود استدلال کرد که زوال جنگ سرد در واقع نشان دهنده تغییر مسیر و حرکت از ژئوپلیتیک به سمت ژئواکونومی در دنیای سیاست است (رنجبر، ۱۳۷۸). لوتواک معتقد است که روش‌های تجاری همیشه می‌تواند به واسطه روش‌های نظامی تحت‌الشعاع قرار گیرند، لیکن باید توجه شود که در عصر ژئواکونومی بحران‌ها و علل مناقشه، ماهیتی اقتصادی پیدا می‌کند و در صورتی که منازعات و اختلافات تجاری منجر به کشمکش‌های سیاسی شود، چنین درگیری‌های را می‌بایست با استفاده از ابزار اقتصادی حل و فصل نمود (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۰۵). لذا برای جامه عمل پوشاندن به اهداف ژئواکونومی تا حد امکان باید سعی شود که از ابزار و قدرت نظامی استفاده نشود، بلکه اتخاذ یک استراتژی با جهت‌گیری سیاسی می‌تواند بهترین روش را برای رسیدن به این اهداف تأمین نماید. در حقیقت ژئواکونومی همانند ژئوپلیتیک تفسیری برای رابطه بین انسان و عوامل محیط طبیعی در مقیاس جهانی است، این در حالی است که ژئواکونومی در چارچوب ژئوپلیتیک جای دارد که همانا هنر ایجاد موازنه قدرت با رقیب در سطح منطقه‌ای و جهانی در راستای تأمین امنیت جهت حفظ و گسترش منافع ملی است -

(عزتی، ۱۳۸۲: ۹۰). طبق تعریفی دیگر ژئواکونومی اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... را دنبال می‌کند و پارادایم آن را مسائل اقتصادی تشکیل می‌دهد و مسئله کارکردی آن دخل و تصرف در استراتژی‌های اقتصادی و منطق روشنفکری آن تعامل و رقابت می‌باشد (عزتی، ۱۳۹۵). اگر دوران جنگ سرد خاک عنصر اصلی و سرزمین روح مطالعات ژئوپلیتیک و استراتژیک را تشکیل می‌داد، امروزه با نگرش به مطرح شدن مفهوم جدید ژئواکونومی که هدفش دخل و تصرف در استراتژی‌های اقتصادی با بهره‌گیری از بستر ژئوپلیتیک به منظور رسیدن به اهداف استراتژیک جهانی در وجوه مختلف است، این واقعیت را نوید می‌دهد که استراتژی‌های نظامی هم باید در جهت اهداف اقتصادی حرکت کنند و در این رابطه مناطق جغرافیایی خاصی در جهان نقش‌های برتری نسبت به دیگر نقاط خواهند داشت (عزتی، ۱۳۸۴: ۶۰). از این رو مکان اجرای مفهوم ژئواکونومی خاور نزدیک بزرگ به دلیل وجود منابع سرشار انرژی نفت و گاز در نظر گرفته شده است. امروزه واژه خاورمیانه کاربردی ندارد، این اصطلاح مربوط به دوران جنگ سرد بود، ولی در حال حاضر واژه خاور نزدیک بزرگ مطرح است و مرزهای این فضای ژئواکونومیکی که در اولویت اول استراتژی‌های جهانی قرار گرفته از شمال به قزاقستان، از غرب به مرز مصر تا سودان، اتیوپی، سومالی و جیبوتی امتداد می‌یابد، شرق آن نیز به مرزهای شرقی افغانستان و بندر کراچی پاکستان و از جنوب به دریای عرب محدود می‌شود. این منطقه مهم ترین اولویت قدرت‌های جهانی برای پیاده کردن استراتژی در قرن ۲۱ به شمار می‌رود (سریع القلم، ۱۳۷۴). از این رو کشورهای دو حوزه دریای خزر و خلیج فارس و اکثر کشورهای اسلامی در ساختار اصلی این محدوده قرار دارند، لذا کشورهای این دو حوزه هم به دلیل مسائل مربوط به انرژی و هم وجود تعدد اقوام با مذاهب مختلف در حکم یک قلمرو به حساب می‌آیند، به این معنی که هر دو حوزه مکمل یکدیگرند و بر هم تاثیرگذارند (عزتی، ۱۳۹۵). نگاه دقیق به مسائل کشورهای این منطقه نشان می‌دهد که تقریباً نسبت بالایی از معضلات در خاور میانه بزرگ را علیرغم وجود منابع سرشار انرژی نفت و گاز، فقر اقتصادی و نبود رفاه اجتماعی تشکیل می‌دهند. این معضلات تحت نام تروریسم در این منطقه شکل اقتصادی به خود می‌گیرد و تا زمانیکه خاور نزدیک بزرگ به یک تعادل اجتماعی از لحاظ اقتصادی دست نیابد، هر روز شاهد واکنش‌های متفاوت و خشن از سوی گروه‌های تروریستی و افراط‌گرای مذهبی هستیم که خود را مظلوم و تحت ستم احساس می‌کنند. البته این واکنش‌ها همیشه در طول تاریخ این منطقه وجود داشته، منتهی شیوه تاکتیک آنها متفاوت بوده است (سیمبر، ۱۳۸۵).

موضوع تروریسم در خاور نزدیک بزرگ از دو زاویه مورد توجه قرار می‌گیرد، از یک سو تمامی قدرت‌های منطقه‌ای سعی در حفظ ثبات و آرامش در جهت تأمین امنیت انرژی دارند چراکه کشورهای حوزه دریای خزر (کاسپین)، خلیج فارس و دریای سرخ بدلیل عامل ترانزیت انرژی که یک کالای استراتژیک است و همچنین خطوط لوله انتقال انرژی، باید در محور ثبات امنیتی قرار گیرند (عبدالله خانی، ۱۳۸۳). روی همین اصل مسئله امنیت عراق، صلح اعراب و اسرائیل و عدم دسترسی کشورهای نا آرام منطقه به سلاح‌های کشتار جمعی و سپس مسئله مصر و عربستان سعودی در اولویت اصلی تدوین استراتژی قدرت‌های جهانی قرار دارند، اما نگاه اغلب نخبگان سیاسی و

مذهبی کشورهای خاور نزدیک بزرگ به حضور نیروهای خارجی، انفعالی و غالباً خصمانه است چرا که این حضور را به معنی دخالت در امور داخلی کشورشان می‌دانند و از این جهت شاهد شکل‌گیری گروه‌های شبه نظامی با گرایش‌های افراط‌گرایی مذهبی هستیم. از سوی دیگر حضور نیروهای نظامی کشورهای خارجی بخصوص ایالات متحده آمریکا با منافع ملی کشورهای عربی حوزه خلیج فارس در پیوستگی کامل قرار دارد، لذا این کشورها با تقویت گروه‌های شبه نظامی و ایجاد تنش میان طوایف گوناگون در کشورهای مختلف منطقه خاور نزدیک بزرگ سعی در حفظ ثبات ملی و تحکیم علت وجودی حاکمیتشان دارند و از این راه می‌کوشند تا حضور نیروهای نظامی خارجی را در منطقه تداوم بخشند. پیچیدگی این دو مسئله در کنار یکدیگر باعث شده تا معضلی به نام تروریسم، ورای فعالیت یک گروهک صرفاً مسلح ناراضی از دولت مرکزی و معتقد به اجرای بی‌چون‌چرای شریعت اسلام در تمامی شئون زندگی، به نظر برسد (عبدالله خانی، ۱۳۸۴).

رویکرد نظری

ژئواکونومیک یعنی مطالعه‌ی اثرگذاری عوامل یا زیر بناهای اقتصادی در محیط کشوری، منطقه‌ای یا جهانی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و رقابت‌های قدرتی و اثرگذاری این عوامل در ساختار شکل‌گیرنده ژئوپلیتیک منطقه‌ای و جهانی. پایه و اساس این مطلب (ژئواکونومی)، استدلالی است که از طرف ادوارد لوتواک ارائه شده است، او خبر از آمدن نظم جدید بین‌المللی در دهه‌ی نود می‌داد که در آن ابزار آلات اقتصادی جایگزین اهداف نظامی می‌شوند، به عنوان وسیله‌ی اصلی که دولت‌ها برای تثبیت قدرت و شخصیت وجودی شان در صحنه‌ی بین‌المللی به آن تأکید می‌کنند و این ماهیت ژئواکونومی است. در واقع مفهومی است که ورود موضوع اقتصاد را به صحنه‌ی جهانی به ویژه به لحاظ انگیزه‌ی سوداگرایی تأیید می‌کند در واقع هر زمان که رقابت میان قدرت‌ها در نظام جهانی بر موضوع اقتصاد و برداشتن مرزهای اقتصادی باشد صحبت از ژئواکونومی است (مجتهدزاده، ۱۳۷۹). ادوارد لوتواک در سال ۱۹۹۰ میلادی پارادایم ژئواکونومی را با مفهوم گسترده وارد علوم جغرافیایی و سیاسی کرد. در تعریف ژئواکونومی باید چنین گفت: ژئواکونومی یعنی زمینه‌های اقتصاد پایه، یعنی سرزمین‌هایی که در اقتصاد جهانی نقش دارند. در حقیقت ژئواکونومی از ترکیب سه عنصر جغرافیا، قدرت و اقتصاد شکل گرفته است و به نظر می‌رسد سیاست که عاملی مهم در ژئوپلیتیک بوده جای خود را به اقتصاد داده است؛ اما این موضوع به این معنا نیست که ژئواکونومی چیزی غیر از ژئوپلیتیک و یا در برابر ژئوپلیتیک است، بلکه ژئواکونومی جزئی از ژئوپلیتیک در عصر حاضر می‌باشد (نامی، ۱۳۸۸: ۴۲). ژئواکونومی، در واقع، اقتصاد بین‌جغرافیا و قدرت اقتصادی کشورها را مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ به عبارت دیگر، ژئواکونومی، اثرگذارترین عوامل یا زیربناهای اقتصادی در محیط کشوری، منطقه‌ای یا جهانی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و رقابت‌های قدرتی و اثرگذاری این عوامل در ساختار شکل‌گیرنده ژئوپلیتیک منطقه‌ای یا جهانی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. از ویژگی‌های عصر ژئواکونومی، اهمیت یافتن اقتصاد در عرصه جهانی است (حافظ نیا، ۱۳۸۵). برخلاف دوران جنگ سرد که در آن تقسیم ژئوپلیتیکی جهان جنبه ایدئولوژیک داشت، در گروه بندی‌های نوین ژئوپلیتیکی جهان پس از جنگ سرد، اقتصاد مبنای قرار گرفته است -

(مجتهد زاده، ۱۳۷۹: ۸۷). مطرح شدن واژه اکونومی خود موجب شد که برخی مناطق جغرافیایی اهمیت خود را از دست بدهند و برعکس مناطق دیگری از ارزش های بیشتری برخوردار شوند، جالب توجه این است که آسیای غربی با محوریت کشور ایران، نه تنها ارزش راهبردی خود را از دست نداده، بلکه از اهمیت به مراتب بیشتر از قرن ۲۱ برخوردار شده است (عزتی، ۱۳۸۸: ۹۳).

با خلاصه کردن تعریف فوق می‌توان در یک تعریف ساده واژه ژئو اکونومی را چنین تعریف کرد: ژئو اکونومی عبارتست از تأثیر اطلاعات جغرافیایی بر داده های اقتصادی البته برای روشن شدن ذهنیت خوانندگان داده‌ها جغرافیایی به دو دسته تقسیم میشوند که عبارت است از داده‌های طبیعی مانند کوه، دشت، دریا، سواحل صخره ای یا ماسه ای، جنگل، رود خانه، کویر، عمق سواحل و باران و برف و آب و هوا و... و داده‌های جغرافیایی مصنوعی انسان مانند جنگل هلی مصنوعی و جاده ها، پل ها، راه آهن، اسکله ها، بارنداز ها، ایجاد بندر گاه های خشک و ایجاد پایگاه های لجستیک و انواع انبار ها و سایر زیرساخت ها و داده های اقتصادی مانند تولید، توزیع. سرمایه گذاری و گسترش زیر ساخت های اقتصادی و از همه مهمتر دانش و اطلاعات بروز اقتصادی. نکته مهم در این تعاریف این است که امروزه بحث اقتصاد و بطور کلی مباحث ژئو اکونومیک جای مباحث ژئو استراتژیک و ژئو پولیتیک را گرفته است و سرمایه گذاری در دنیا بر اساس مقوله های اقتصادی انجام می‌شود (عزتی، ۱۳۹۵). البته در کنار آن بحث امنیت را نمی‌توان فراموش کرد. تاریخچه جغرافیای اقتصادی تحت تأثیر دیدگاه‌های مختلفی به‌ویژه دیدگاه‌های علم اقتصاد و جغرافیا بوده‌است. قدیمی‌ترین متون درباره جغرافیا را می‌توان به استرابون جغرافی‌دان یونانی نسبت داد که حدود ۲۰۰۰ سال پیش نوشته شده‌است. هم‌زمان با توسعه دانش نقشه‌نگاری، جغرافی‌دانان بسیاری از جنبه‌های دانش جغرافیا را گسترش دادند. در قرون اخیر نقشه‌های تولید شده توسط کشورهای اروپایی موقعیت منابع و معادن سرزمین‌های واقع در قاره‌های آمریکا، آفریقا و آسیا را مشخص نمود. نخستین سفرنامه‌ها دارای توصیفات گوناگونی از مردم بومی، آب و هوا، مناظر و چشم‌اندازها و تولیدات مناطق مختلف بود. این کار باعث تشویق الگوهای توسعه تجارت قاره‌ای شد و عصر مرکانتیلیسم را هدایت و رهبری نمود. جنگ جهانی دوم باعث افزایش آگاهی‌های جغرافیایی شد و برنامه بازسازی اقتصادی پس از جنگ باعث توسعه جغرافیای اقتصادی به‌عنوان یک رشته علمی گردید. در زمان محبوبیت نظریه جبر جغرافیایی، الزورت هانتینگتن و تئوری جبر اقلیمی او که بعدها مورد انتقاد قرار گرفت، بر رشته جغرافیای اقتصادی اثری مشخص گذاشت. نظریه‌پردازانی مانند یوهان هاینریش فن تونن و آلفرد وبر به بیان نظریات خود درباره توزیع و پراکندگی اقتصاد بر اساس موقعیت و مکان پرداختند. نظریه مکان مرکزی والتر کریستالر نیز از دیدگاه‌های مهم محسوب می‌شود. امروزه جغرافی‌دانان اقتصادی تمایل به مطالعه تخصصی موضوعاتی مانند نظریه‌ها و تحلیل فضایی به کمک سامانه اطلاعات جغرافیایی، پژوهش‌های بازاریابی، جغرافیای حمل و نقل، ارزیابی قیمت املاک و مستغلات، توسعه منطقه‌ای و جهانی، برنامه‌ریزی، جغرافیای اینترنتی، نوآوری و شبکه‌های اجتماعی دارند (عزتی، ۱۳۸۲). هدف جغرافیای اقتصادی بررسی و شرح نابرابری‌های توسعه بر اساس شرایط جغرافیایی است. با رشد تمدن، فعالیت‌های بشر و سطح

زندگی او به صورتی نابرابر بین قاره‌ها و سرزمین‌ها شکل گرفت. برخی این نابرابری را ناشی از تفاوت‌ها در توان تولید کشاورزی و دامداری می‌دانند. مطابق این نظریه تفاوت‌های منطقه‌ای ناشی از تولید گیاهان خوراکی است که منجر به رشد توان تغذیه منطقه و دام شده که در نهایت با مدیریت انسان و با انتقال مازاد تولید این توان به سایر مناطق و مراکز مستقل تولید غذا منتقل می‌شود. با تولید غذای مازاد، چنین جوامعی امکان حفظ و پشتیبانی افراد توانا که به توسعه دانش و خلق فنون جدید می‌پردازند را پیدا می‌کند (عزتی، ۱۳۸۴). در این رابطه ابداع خط، نقشی بسیار مهم بازی کرده است و شاهد آن هستیم که این اختراع بشری در نقاطی که اولین توسعه‌های کشاورزی رخ داد، شکوفا شد؛ بنابراین، با اطمینان می‌توان نتیجه گرفت که از آن زمان توزیع فضائی اقتصاد و توسعه اجتماعی به صورتی نامتوازن ادامه یافت. بررسی نظریه‌ها و تطبیق آنها با اطلاعات زمینه اصلی مطالعات جغرافیای اقتصادی است. در این علم تلاش می‌شود تا دریابیم چرا حتی در جوامعی که چرخش انسان، کالا، خدمات و عقاید ساده و ساده‌تر می‌شود، باز هم شاهد تمرکز فعالیت‌های اقتصادی در مناطقی بسیار محدود و محدود هستیم. هرچند، مانند همیشه در علم اقتصاد همه چیز به همه چیز مرتبط است، نتایج به دست آمده از طریق مطالعات جغرافیای اقتصادی عنصری جدید را در رابطه با اقتصاد جغرافیائی طرح می‌کند: آنچه نزدیک‌تر است تأثیر بیشتری خواهد داشت (ارکمن، ۱۳۸۷). این واقعیت که توزیع فضائی توسعه نامتوازن بوده تاریخ بشر را به عنوان نبردی علیه حاکمیت فاصله‌ها مطرح می‌سازد. از آنجا که جابه‌جائی کالا و انسان حول محور جابه‌جائی آنها در فضا شکل می‌گیرد، ابتدا باید واحد مرجع فضا را تعریف نمود. این مسئله اغلب به خوبی تحت بررسی اقتصادی قرار نگرفته است چون نیروهای مورد نیاز برای جابه‌جائی در یک چارچوب مشابه با چارچوب دیگر نیست. یک نظریه می‌تواند این باشد که حجم جابه‌جائی در سطح مثلاً یک شهر با حجم جابه‌جائی در سطح یک کشور متفاوت است. هر چند این مطلب که برخی عوامل موثر بر سازمان‌دهی فضائی فعالیت‌های اقتصادی در کلیه سطوح حاکم هستند، صحت دارد؛ این بدان معنی نیست که این عوامل در همه جا تأثیری مشابه خواهند داشت. فضاهای اقتصادی مشابه هم محسوب نمی‌شوند بلکه هر یک ویژگی‌های خاص خود را دارند (زین‌العابدین و همکاران، ۱۳۹۱).

صنعتی شدن که بیشتر پدیده‌ای منطقه‌ای و نه ملی است، منجر به عدم توازن در توسعه اقتصاد ملی کشورها می‌شود. هر چند جهانی شدن اغلب به عنوان فرآیندی تاثیرگذار بر کشورها دیده می‌شود، در واقع تأثیری جدی در سطح منطقه‌ای دارد. علاوه بر این، برخی شواهد نشان می‌دهد، در چارچوب کشورها، فعالیت‌های اقتصادی در چند منطقه شهری بزرگ محدود می‌شود. علاوه بر این، نقش دولت‌های محلی نیز رو به فزونی است و کشورهای متعدد در حال تمرکززدائی هستند. این مسائل منجر شده تا منطقه به عنوان واحد فضائی مطرح و تعریف شود. منظور از منطقه، فضائی باز برای مبادله است که در آن داد و ستد داخلی ممکن گردیده و تأثیر بیشتری دارد. البته این تعریف در مقایسه با تقسیمات کشوری که دارای مرزهای روشن ترسیم شده بر نقشه‌ها هستند تا حدی مبهم به نظر می‌رسد، چون «مناطق اقتصادی» هم مفهومی نسبی است و هم در حال تغییر مستمر است؛ این مرزها نسبی است چون مناطق متعلق به یک فضای اقتصادی ناشی از جداسازی‌های در یک فضای بزرگتر هستند (قاسمی،

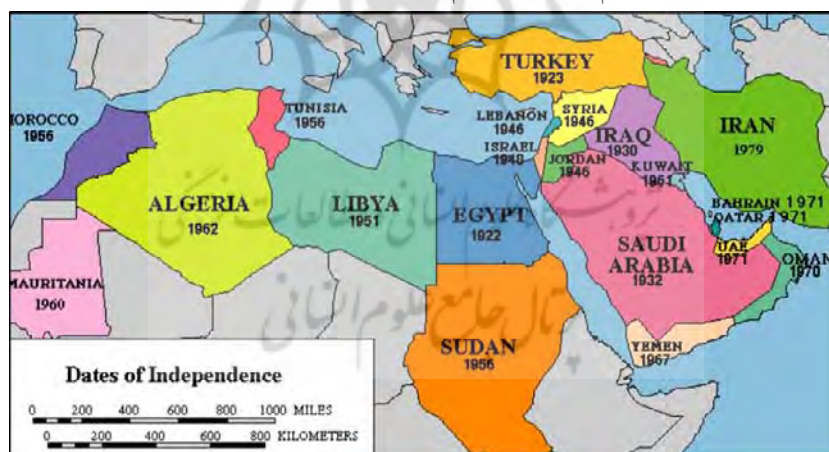
۱۳۹۱). این امر ایجاب می‌کند که رابطه ای بین مکان و گروه های حاضر در آن یعنی منطقه ایجاد شود. در نتیجه، مکان هایی که یک منطقه را تشکیل می دهند کاملاً به رابطه ای که برای آنها تعیین شده است وابسته اند. از آنجا که می توان روابط مختلفی را برای مقایسه مناطق در نظر گرفت، با تغییر این روابط مناطق نیز تغییر پیدا می کنند. یک منطقه اقتصادی امری متغیر است چون مرزهای آن به مرور زمان به دلیل سطح متغیر هزینه های جابه جایی انسان ها و کالا تفاوت می یابد. برای همین، مرزهای مناطق مبهم خواهند بود. با این همه علیرغم ذات کم دقت این مرزها، انتخاب منطقه به عنوان واحد منتخب و مبنا تأثیری کاملاً واضح و دقیق دارد: معیار فضائی و تجزیه و تحلیل اقتصادی ما باید امکان شکل گیری چند منطقه را ممکن سازد. بر اساس چنین انتخابی، هدف اصلی درک نحوه تعریف جهان از طریق افزایش باز بودن اقتصادها، مناطق و سکنه آنها و تأثیرش بر جابه جایی کالا و عوامل اقتصادی (بنگاه ها، مصرف کنندگان، نیروی کار) است (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳). به کلام دیگر، در جایی که نظریه های تجارت بین الملل تأکید بر مبادله کالا دارند و عوامل تولید را غیرقابل جابه جایی می بینند، اقتصاد جغرافیائی عوامل مزبور (سرمایه و نیروی کار) را قابل جابه جایی می داند. اگر بخواهیم به نوع دیگری این موضوع را تشریح کنیم، باید بگوئیم که محل استقرار عوامل اقتصادی درون زا هستند ولی نظریه های مرسوم اقتصادی آنها را برون زا می بیند. روشن است این تغییر که تحولی اندک هم محسوب نمی شود، اغلب اوقات منجر به تغییر بسیاری از نتایج معمول می شود. علاوه بر این، به جای فرض این که مزیت های نسبی اولیه ای وجود دارند، می بینیم که مزیت نسبی بر اساس تصمیم های بنگاه ها و مصرف کنندگان در مورد محل شکل می گیرد (مجتهدزاده، ۱۳۸۶). این دو ویژگی دو مشخصه خاص اقتصاد جغرافیائی هستند.

فرض دیگر این است که تفاوت های طبیعی بین مناطق، مانند وجود مواد خام اولیه، ویژگی های اقلیمی، تفاوت های طبیعت جغرافیائی و امکان ترابری طبیعی را نادیده می گیریم. معمولاً به این موارد طبیعت اولیه نام می دهند که در برابر طبیعت ثانویه که نتیجه اعمال و رفتار انسان برای بهبود طبیعت اولیه است، قرار دارد. بدون ایجاد هرگونه گرایش ذهنی به جبر فیزیکی، می توان گفت که جغرافیا حقایق تلخی را برای ما رقم می زند که مانند اغلب موارد دیگر زندگی بشر ناعادلانه و نامساوی است. چنین بی عدالتی هایی را نمی توان به سادگی جبران کرد. بدین ترتیب، نقطه اتکای ما انتخاب روشمند است. برای مثال، می توان ساز و کارهای اقتصاد کلان که تشریح کننده تفاوت های منطقه ای کشورهای در حال توسعه است و به نوعی طبیعت دوم محسوب می شود را مد نظر قرار داد (Brzeinski etal. 1909). در جهانی که هزینه های حمل و نقل رو به کاهش است، به نظر می رسد دلایل توسعه نامتوازن، حداقل در مناطق کم و بیش همگونی مانند اتحاد اروپائی را باید در روابط مختلف مانند مبادله کالا، جابه جایی عوامل تولید و عملکرد بازارها یافت. در مقابل، جغرافیای فیزیکی که همان طبیعت اولیه است، اگر بخواهیم عدم پیشرفت یکسان بشر را شرح دهیم، مورد استفاده قرار می گیرد. باید تأکید داشت که هم اقتصاددانان و هم جغرافیادانان فضای اقتصادی را نتیجه نظام نیروهای متعامل می دانند که برخی از آنها در راستای تجمیع فعالیت های انسان و برخی دیگر به دنبال متفرق ساختن آن عمل می کنند و برای همین نیز چشم انداز اقتصادی به واسطه تفاوت

هایی در سطوح مختلف شکل می‌گیرد. هدف اقتصاد جغرافیائی تعیین طبیعت این نیروها و نحوه گنش بین آنها است. یکی از ویژگی‌های شکل‌گیری فضاهای اقتصادی این است که اغلب اوقات علت به معلول تغییر پیدا می‌کند و یا برعکس و بدین ترتیب، رابطه علت و معلولی به صورتی چرخشی در آمده و فرآیند توسعه امری تجمیعی می‌شود. برای مثال، فعالیت بیشتر یک منطقه منجر به جذب افراد بیشتر به آن منطقه می‌شود، این خود منجر به خلق کارهای بیشتر می‌گردد و این چرخه خود را تشدید می‌نماید (Korukonda, 1999).

منطقه مورد مطالعه

خاورمیانه کشورهای بسیاری را در خود جای داده و یکی از بحران‌خیزترین مناطق جهان است. از زمان جنگ جهانی اول تاکنون اگر منطقه‌ای در دنیا وجود داشته باشد که مدام در بحران بوده است، آن منطقه خاورمیانه (غرب آسیا، یا هر عنوان دیگر) است. شاید بتوان گفت امپریالیسم اروپا، استبداد پسااستعماری و یا نئواستعمارگرایی، هارتلند دنیا را به تنش و آشوب مزمن مبتلا ساخته است. با وجود اینکه یک قرن از جنگ جهانی اول می‌گذرد و سایر مناطق جهان در آسایش هستند، هنوز خاورمیانه با آشفتگی‌هایی که هر روز به نحوی بر می‌آید درگیر می‌شود. خاورمیانه از سال ۲۰۱۱ شاهد انقلاباتی در کشورهای عربی بود که نوید یک خاورمیانه جدید آن هم از زبان ملل این منطقه را می‌داد (Bridge And Wood, 2005). در عراق، یمن، لیبی یا مصر، یا سیستم‌ها در حال سقوط هستند، یا آینده بسیار مبهمی دارند. با ترکیب این شرایط با این واقعیت که دخالت‌های خارجی بحران‌های زیادی را ایجاد کرد، یک نسخه مناسب برای بحران مداوم در منطقه رقم خورد.



نقشه ۱- منطقه خاورمیانه منبع: (www.dartmouth.edu)

درگیری‌ها در سوریه، عراق، لیبی، یمن و غیره، حمایت عربستان از گروه‌های تروریستی بنیادگرا، مسئله اسرائیل و فلسطین، حضور قدرت‌های خارجی به ویژه ناتو، مسائل جنسیتی، بی‌سوادی و بسیاری از دیگر مشکلات، اصلی‌ترین مصائب خاورمیانه هستند. این ناحیه گروه‌های فرهنگی و نژادی گوناگونی مانند ایرانیان، آشوری‌ها، آذربایجانی‌ها، ترک‌های آناتولی، کردها، اسرائیلی‌ها، عرب‌ها و بربرها را در خود جای داده‌است. زبان‌های اصلی این منطقه عبارت است از فارسی، ترکی آذربایجانی، کردی، لری، بلوچی، آشوری، ترکی استانبولی، عربی و عبری. در برخی زمینه‌ها واژه بسط یافته خاورمیانه به تازگی شامل کشورهای افغانستان، پاکستان، قفقاز، آسیای مرکزی و

آفریقای شمالی شده است که علاوه بر آنچه یاد شد زبان اردو و پشتو را نیز در بر می گیرد. خاورمیانه منطقه ای است که قسمت اعظم آن از بیابان و علف زار تشکیل می شود. در مورد وسعت این منطقه بین متخصصان اختلاف فاحشی وجود دارد به طوری که برخی از آنان حتی اصطلاح خاورمیانه را اصولاً قبول ندارند، چون آن را خیلی مبهم و اشتباه می دانند. این اصطلاح از طرف اروپاییان به این منطقه داده شده است، زیرا اروپاییان سرزمین هایی که در شرق اروپا بودند رو به ترتیب به سه قسمت خاور دور (آسیای شرقی)، خاورمیانه (جنوب غرب آسیا) و خاور نزدیک تقسیم بندی کرده اند (BP Statistical Review of World Energy (June 2013)).



نقشه ۲- کشورهای واقع در منطقه خاورمیانه

منبع: (Show Caves of the World)

خاورمیانه از نخستین خاستگاه های تمدن جهان بوده است. بسیاری از باورها و آیین های جهان از اینجا برخاسته اند. خاورمیانه از میانه قرن بیستم، مرکز توجه جهانی و شاید حساسترین منطقه جهان از نظر استراتژیکی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بوده است و مکان کشمکش های دراز مدت اعراب و اسرائیل است. خاورمیانه زادگاه ادیان مهمی، چون یهودیت، مسیحیت، اسلام و ادیان غیر ابراهیمی مثل دین زرتشتی، آیین مهر و مانوی است. برخی افراد از واژه خاورمیانه به دلیل اروپامحوری بودن آن انتقاد می کنند. این منطقه تنها از دید اروپای غربی، در مشرق واقع شده در حالیکه همین منطقه برای یک هندی منطقه ای غربی و برای یک روسی در جنوب واقع شده است. با نابودی امپراتوری عثمانی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی، دیگر اصطلاح خاور نزدیک کاربرد زیادی نداشت و این در حالی بود که اصطلاح خاورمیانه به کشورهای تازه بنیاد جهان اسلام اطلاق شد. خاورمیانه از مناطقی است که به دلیل برخورداری از ذخایر عظیم نفت، یک منبع انرژی برای جهان به شمار می رود. عربستان، ایران، عراق، کویت، امارات متحده عربی از

کشورهایی هستند که دارای بزرگ‌ترین منابع نفت در جهان هستند. خاورمیانه همچنین دارای ذخایر عظیم گاز طبیعی است. ایران و قطر به ترتیب اولین و دومین ذخایر گاز طبیعی در جهان را دارند. اقتصاد کشورهای نفت خیز خاورمیانه بیشتر تک محصولی و به صادرات نفت وابسته است و کمتر از منابع نفت در بخش صنعتی این کشورها استفاده می‌شود. یمن یکی از کشورهای فقیر این منطقه به شمار می‌رود (Carmody, Pdraig And Owusu, Francis (2007).

منطقه ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا یا همان خاورمیانه به واسطه برخی دلایل و زمینه‌های ژئوپلیتیکی موجود در دهه‌های اخیر آستان رقابت و درگیری‌های فراوانی بوده است؛ مجموعه حوادثی که این منطقه از جهان را به یکی از نا امن‌ترین مناطق تبدیل کرده است و جنگ و خون ریزی بخش جدایی ناپذیر آن شده است. حضور رژیم صهیونیستی در این منطقه که به نوعی تأمین کننده منافع آمریکا است، شکل گیری گروه‌های تروریستی در کشورهای عراق و سوریه، اختلافات ارضی و مرزی کشورهای حاشیه خلیج فارس با یکدیگر و با ایران، وجود میداین غنی نفت و گاز در منطقه، مرزهای تحمیلی و جدا شدن اجباری ملت‌ها از یک دیگر، نقش آفرینی قدرت‌های فرامنطقه‌ای و... از جمله دلایلی است که به نا امن و پر آشوب شدن منطقه منجر شده است. در شرایط کنونی درگیری‌های نظامی و سیاسی داخلی و بین‌المللی میان در کشورهای، چون سوریه، یمن، بحرین، عراق و نیز اختلافات عمیق میان ایران و عربستان در کنار برخی بحران‌های سیاسی میان قطر و عربستان و نیز ترکیه و عربستان از جمله مشکلاتی است که در منطقه وجود دارد (Cohen, 2009).

در کشور های خاورمیانه از فلسطین گرفته تا سوریه، مصر، لیبی، ترکیه، عراق، پاکستان و افغانستان وضعیت به صورت عادی نیست. عراق درگیر داعش است. سوریه گرفتار جنگ داخلی شده است. لیبی با وجود برداشتن قذافی اما تا هنوز به ثبات دست یافته است. ترکیه با وجود اینکه در سال های اخیر رشد اقتصادی خوبی داشته است اما همچنان مسئله اقلیت های قومی و گروهی حل نشده است. در پاکستان عمران خان و طاهر القادری در برابر دولت قرار گرفته است و خواهان استعفاى نخست وزیر است. افغانستان در شش ماه است که درگیر انتخابات است. انتخابات که در تاریخ دموکراسی طولانی ترین و شاید پر هزینه ترین باشد؛ اما تا هنوز نتیجه انتخابات معلوم نشده است و گفتگو های سیاسی که میان دو تیم انتخاباتی آغاز شده بود به بن بست رسیده است (امیراحمدی، ۱۳۸۴).

بررسی شرایط بین‌المللی حاکی از تداوم عواملی است که طی سال‌های گذشته به شکل‌گیری و تشدید بحران‌های جهانی دامن زده است و از همین رو احتمال گسترش فرایندهای منفی و تحولات آشوب‌زا در فضای راهبردی بین‌المللی و بویژه در خاورمیانه چندان دور از ذهن نیست، موضوعی که می‌تواند چشم‌انداز کاهش تنش‌ها و تحقق صلح را حداقل در یک دوره زمانی کوتاه مدت تیره و تار نماید. این روند را می‌توان ناشی از وجود دو فرایند توأمان در خاورمیانه و سطح بین‌الملل دانست که بخشی از آن در نتیجه استمرار بحران‌های پیشین در خاورمیانه است و بخشی دیگر به تشدید تنش‌های قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا و روسیه مربوط می‌شود که به صورت غیرمستقیم آتش بحران در خاورمیانه را شعله‌ور تر می‌سازد (ذوالفقاری، ۱۳۸۴).



نقشه ۳- محیط پیرامونی خاورمیانه منبع: <https://kids.britannica.com/students/assembly/view/166275>

در سطح، خاورمیانه، تحولاتی که از سال ۲۰۱۱ در جهان عرب اتفاق افتاده است، احتمالاً سال‌های زیادی ادامه داشته باشد و فعلاً هیچ نشانه‌ای از بهبود اوضاع مشاهده نمی‌شود. مهمترین پیامد این تحولات نیز تضعیف کشورهای عربی است که منجر به عدم کارآمدی و حتی فروپاشی آنها می‌شود که از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به لیبی، عراق، یمن، سوریه و... اشاره کرد. در واقع این کشورها با گستره‌ای از تهدیدها امنیتی داخلی و خارجی مواجه هستند که تهدیدی علیه ثبات و امنیت آنها بشمار می‌روند. همچنان که مشکلات اساسی اقتصادی، جمعیتی و اجتماعی، از جمله کمبود آب و قیمت پایین انرژی، نرخ بالای بیکاری و شیوع ناامیدی در میان نسل جوان آنها مانع از آن می‌شود که جهان عرب بتواند پس از این بحران طولانی قد علم کند (رنجبر، ۱۳۷۸). در چنین شرایطی به نظر می‌رسد که جنگ داخلی در این کشورها با حضور بازیگران داخلی و خارجی احتمالاً ادامه یابد و تأثیری منفی بر ثبات کشورها در این منطقه و در اروپا برجای می‌گذارد (بخاطر سیل پناهجویان). در این میان تداوم کنشگری عربستان سعودی از زمان ورود ملک سلمان به سلطنت نیز بر روند بحران‌های منطقه افزوده است. رهبری جدید سعودی به بهانه‌های واهی بطور بی‌سابقه‌ای تلاش می‌کند تا محور سنی را علیه ایران رهبری کند. عربستان سعودی که از دیرباز طرفدار حمایت مالی از مخالفان دولت سوریه و مبارزه علیه محور شیعه بوده است، اکنون به مداخله نظامی مستقیم نیز مبادرت کرده است. این مداخلات نظامی از بحرین شروع شد و اکنون در یمن به اوج رسیده است که در آنجا عربستان سعودی عمدتاً از طریق حملات هوایی جنگ علیه انقلابیون را ادامه می‌دهد. این تحرکات جدید سعودی که در بسیاری از مناطق جریان دارد، نه فقط گروه‌ها و کشورهای منطقه‌ای را درگیر اقدامات جنگ افروزان خود کرده است، بلکه پای بسیاری از قدرت‌های غربی را نیز به منطقه باز کرده است، همچنان که سفر اخیر ترزا می به منطقه را می‌توان در راستای ایران‌هراسی و حمایت از اقدامات سعودی تحلیل کرد (سریع‌القلم، ۱۳۷۴).

یافته‌های پژوهش

ژئواکونومیک عبارت است از مطالعه‌ی اثر گذاری عوامل یا زیر بناهای اقتصادی در محیط کشوری، منطقه ای یا جهانی در تصمیم گیری های سیاسی و رقابت های قدرتی و اثر گذاری این عوامل در ساختار شکل گیرنده ژئوپلیتیک منطقه ای و جهانی. پایه و اساس این مطلب (ژئواکونومی)، استدلالی است که از طرف ادوارد لوتواک ارائه شده است، او خبر از آمدن نظم جدید بین المللی در دهه ی نود می داد که در آن ابزار آلات اقتصادی جایگزین اهداف نظامی می شوند، به عنوان وسیله ی اصلی که دولت ها برای تثبیت قدرت و شخصیت وجودی شان در صحنه ی بین المللی به آن تأکید می کنند و این ماهیت ژئواکونومی است. در واقع مفهومی است که ورود موضوع اقتصاد را به صحنه ی جهانی به ویژه به لحاظ انگیزه ی سوداگرایی تأیید می کند در واقع هر زمان که رقابت میان قدرت ها در نظام جهانی بر موضوع اقتصاد و برداشتن مرزهای اقتصادی باشد صحبت از ژئواکونومی است (سیمبر، ۱۳۸۵).

ادوارد لوتواک در سال ۱۹۹۰ میلادی پارادایم ژئواکونومی را با مفهوم گسترده وارد علوم جغرافیایی و سیاسی کرد. در تعریف ژئواکونومی باید چنین گفت: ژئواکونومی یعنی زمینه های اقتصاد پایه، یعنی سرزمینهایی که در اقتصاد جهانی نقش دارند. در حقیقت ژئواکونومی از ترکیب سه عنصر جغرافیا، قدرت و اقتصاد شکل گرفته است و به نظر می رسد سیاست که عاملی مهم در ژئوپلیتیک بوده جای خود را به اقتصاد داده است؛ اما این موضوع به این معنا نیست که ژئواکونومی چیزی غیر از ژئوپلیتیک و یا در برابر ژئوپلیتیک است، بلکه ژئواکونومی جزئی از ژئوپلیتیک در عصر حاضر می باشد (نامی، ۱۳۸۸؛ ۴۲). ژئواکونومی، در واقع، اقتصاد بین جغرافیا و قدرت اقتصادی کشورها را مورد مطالعه قرار می دهد؛ به عبارت دیگر، ژئواکونومی، اثرگذارترین عوامل یا زیربناهای اقتصادی در محیط کشوری، منطقه ای یا جهانی در تصمیم گیری های سیاسی و رقابت های قدرتی و اثرگذاری این عوامل در ساختار شکل گیرنده ژئوپلیتیک منطقه ای یا جهانی را مورد مطالعه قرار می دهد. از ویژگیهای عصر ژئواکونومی، اهمیت یافتن اقتصاد در عرصه جهانی است. برخلاف دوران جنگ سرد که در آن تقسیم ژئوپلیتیکی جهان جنبه ایدئولوژیک داشت، در گروه بندی های نوین ژئوپلیتیکی جهان پس از جنگ سرد، اقتصاد مبنای قرار گرفته است (مجتهد زاده، ۱۳۷۹: ۸۷). مطرح شدن واژه اکونومی خود موجب شد که برخی مناطق جغرافیایی اهمیت خود را از دست بدهند و برعکس مناطق دیگری از ارزش های بیشتری برخوردار شوند، جالب توجه این است که آسیای غربی با محوریت کشور ایران، نه تنها ارزش راهبردی خود را از دست نداده، بلکه از اهمیت به مراتب بیشتر از قرن ۲۱ برخوردار شده است (عزتی، ۱۳۸۸: ۹۳).

با جمع بندی تعریف فوق می توان در یک تعریف ساده واژه ژئواکونومی را چنین تعریف کرد: ژئواکونومی عبارتست از تأثیر ذاده های جغرافیایی بر داده های اقتصادی البته برای روشن شدن ذهنیت خوانندگان داده ها جغرافیایی به دو دسته تقسیم می شوند که عبارتست از داده های طبیعی مانند کوه، دشت، دریا، سواحل صخره ای یا ماسه ای، جنگل، رودخانه، کویر، عمق سواحل و باران و برف و آب و هوا و... و داده های جغرافیایی مصنوع انسان

مانند جنگل هلی مصنوعی و جاده ها، پل ها، راه آهن، اسکله ها، بارنداز ها، ایجاد بندر گاه های خشک و ایجاد پایگاه های لجستیک و انواع انبار ها و سایر زیرساخت ها و داده های اقتصادی مانند تولید، توزیع. سرمایه گذاری و گسترش زیر ساخت های اقتصادی و از همه مهمتر دانش و اطلاعات بروز اقتصادی. نکته مهم در این تعاریف این است که امروزه بحث اقتصاد و بطور کلی مباحث ژئو اکونومیک جای مباحث ژئو استراتژیک و ژئو پولیتیک را گرفته است و سرمایه گذاری در دنیا بر اساس مقوله های اقتصادی انجام میشود البته در کنار آن بحث امنیت را نمی-توان فراموش کرد (عبدالله خانی، ۱۳۸۳).

تاریخچه جغرافیای اقتصادی تحت تأثیر دیدگاه های مختلفی به ویژه دیدگاه های علم اقتصاد و جغرافیا بوده است. قدیمی ترین متون درباره جغرافیا را می توان به استرابون جغرافی دان یونانی نسبت داد که حدود ۲۰۰۰ سال پیش نوشته شده است. هم زمان با توسعه دانش نقشه نگاری، جغرافی دانان بسیاری از جنبه های دانش جغرافیا را گسترش دادند. در سده های اخیر نقشه های تولید شده توسط کشورهای اروپایی موقعیت منابع و معادن سرزمین های واقع در قاره های آمریکا، آفریقا و آسیا را مشخص نمود. نخستین سفرنامه ها دارای توصیفات گوناگونی از مردم بومی، آب و هوا، مناظر و چشم اندازها و تولیدات مناطق مختلف بود. این کار باعث تشویق الگوهای توسعه تجارت قاره ای شد و عصر مرکانتیلیسم را هدایت و رهبری نمود. جنگ جهانی دوم باعث افزایش آگاهی های جغرافیایی شد و برنامه بازسازی اقتصادی پس از جنگ باعث توسعه جغرافیای اقتصادی به عنوان یک رشته علمی گردید. در زمان محبوبیت نظریه جبر جغرافیایی، الزورت هانتینگتن و نظریه جبر اقلیمی او که بعدها مورد انتقاد قرار گرفت، بر رشته جغرافیای اقتصادی اثری مشخص گذاشت. نظریه پردازانی مانند یوهان هاینریش فن تونن و آلفرد وبر به بیان نظریات خود درباره توزیع و پراکندگی اقتصاد بر اساس موقعیت و مکان پرداختند. نظریه مکان مرکزی والتر کریستالر نیز از دیدگاه های مهم محسوب می شد. امروزه جغرافی دانان اقتصادی تمایل به مطالعه تخصصی موضوعاتی مانند نظریه مان ها و تحلیل فضایی به کمک سامانه اطلاعات جغرافیایی، پژوهش های بازاریابی، جغرافیای حمل و نقل، ارزیابی قیمت املاک و مستغلات، توسعه منطقه ای و جهانی، برنامه ریزی، جغرافیای اینترنتی، نوآوری و شبکه های اجتماعی دارند (عبدالله خانی، ۱۳۸۴).

هدف جغرافیای اقتصادی بررسی و شرح نابرابری های توسعه بر اساس شرایط جغرافیایی است. با رشد تمدن، فعالیت های بشر و سطح زندگی او به صورتی نابرابر بین قاره ها و سرزمین ها شکل گرفت. برخی این نابرابری را ناشی از تفاوت ها در توان تولید کشاورزی و دامداری می دانند. مطابق این نظریه تفاوت های منطقه ای ناشی از تولید گیاهان خوراکی است که منجر به رشد توان تغذیه منطقه و دام شده که در نهایت با مدیریت انسان و با انتقال مازاد تولید این توان به سایر مناطق و مراکز مستقل تولید غذا منتقل می شود. با تولید غذای مازاد، چنین جوامعی امکان حفظ و پشتیبانی افراد توانا که به توسعه دانش و خلق فنون جدید می پردازند را پیدا می کند. در این رابطه ابداع خط، نقشی بسیار مهم بازی کرده است و شاهد آن هستیم که این اختراع بشری در نقاطی که اولین توسعه های کشاورزی رخ داد، شکوفا شد؛ بنابراین، با اطمینان می توان نتیجه گرفت که از آن زمان توزیع فضایی اقتصاد و

توسعه اجتماعی به صورتی نامتوازن ادامه یافت. بررسی نظریه‌ها و تطبیق آنها با اطلاعات زمینه اصلی مطالعات جغرافیای اقتصادی است. در این علم تلاش بر آن است تا دریابیم چرا حتی در جوامعی که چرخش انسان، کالا، خدمات و عقاید ساده و ساده‌تر می‌شود، باز هم شاهد تمرکز فعالیت‌های اقتصادی در مناطقی بسیار محدود و محدود هستیم. هرچند، مانند همیشه در علم اقتصاد همه چیز به همه چیز مرتبط است، نتایج به دست آمده از طریق مطالعات جغرافیای اقتصادی عنصری جدید را در رابطه با اقتصاد جغرافیایی طرح می‌کند: آنچه نزدیک تر است تأثیر بیشتری خواهد داشت (مجته‌زاده، ۱۳۷۹).

این واقعیت که توزیع فضایی توسعه نامتوازن بوده تاریخ بشر را به عنوان نبردی علیه حاکمیت فاصله‌ها مطرح می‌سازد. از آنجا که جابه‌جایی کالا و انسان حول محور جابه‌جایی آنها در فضا شکل می‌گیرد، ابتدا باید واحد مرجع فضا را تعریف نمود. این مسئله اغلب به خوبی تحت بررسی اقتصادی قرار نگرفته است چون نیروهای مورد نیاز برای جابه‌جایی در یک چارچوب مشابه با چارچوب دیگر نیست. یک نظریه می‌تواند این باشد که حجم جابه‌جایی در سطح مثلاً یک شهر با حجم جابه‌جایی در سطح یک کشور متفاوت است. هر چند این مطلب که برخی عوامل موثر بر سازمان‌دهی فضایی فعالیت‌های اقتصادی در کلیه سطوح حاکم هستند، صحت دارد؛ این بدان معنی نیست که این عوامل در همه جا تأثیری مشابه خواهند داشت. فضاهای اقتصادی مشابه هم محسوب نمی‌شوند بلکه هر یک ویژگی‌های خاص خود را دارند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵).

صنعتی شدن که بیشتر به عنوان پدیده‌ای منطقه‌ای و نه ملی است، منجر به عدم توازن در توسعه اقتصاد ملی کشورها می‌شود. هر چند جهانی شدن اغلب به عنوان فرآیندی تأثیرگذار بر کشورها دیده می‌شود، در واقع تأثیری جدی در سطح منطقه‌ای دارد. علاوه بر این، برخی شواهد نشان می‌دهد، در چارچوب کشورها، فعالیت‌های اقتصادی در چند منطقه شهری بزرگ محدود می‌شود. علاوه بر این، نقش دولت‌های محلی نیز رو به فزونی است و کشورهای متعدد در حال تمرکززدایی هستند. این مسائل منجر شده تا منطقه به عنوان واحد فضایی مطرح و تعریف شود. منظور از منطقه، فضایی باز برای مبادله است که در آن داد و ستد داخلی ممکن گردیده و تأثیر بیشتری دارد. البته این تعریف در مقایسه با تقسیمات کشوری که دارای مرزهای روشن ترسیم شده بر نقشه‌ها هستند تا حدی مبهم به نظر می‌رسد، چون مناطق اقتصادی هم مفهومی نسبی است و هم در حال تغییر مستمر است (عزتی، ۱۳۹۵).

این مرزها نسبی است چون مناطق متعلق به یک فضای اقتصادی ناشی از جداسازی‌های در یک فضای بزرگتر هستند. این امر ایجاب می‌کند که رابطه‌ای بین مکان و گروه‌های حاضر در آن یعنی منطقه ایجاد شود. در نتیجه، مکان‌هایی که یک منطقه را تشکیل می‌دهند کاملاً به رابطه‌ای که برای آنها تعیین شده است وابسته‌اند. از آنجا که می‌توان روابط مختلفی را برای مقایسه مناطق در نظر گرفت، با تغییر این روابط مناطق نیز تغییر پیدا می‌کنند. یک منطقه اقتصادی امری متغیر است چون مرزهای آن به مرور زمان به دلیل سطح متغیر هزینه‌های جابه‌جایی انسان‌ها و کالا تفاوت می‌یابد. برای همین، مرزهای مناطق مبهم خواهند بود. با این همه علیرغم ذات کم‌دقت این مرزها،

انتخاب منطقه به عنوان واحد منتخب و مبنا تاثیری کاملاً واضح و دقیق دارد: معیار فضائی و تجزیه و تحلیل اقتصادی ما باید امکان شکل گیری چند منطقه را ممکن سازد (عزتی، ۱۳۸۲).

بر اساس چنین انتخابی، هدف اصلی درک نحوه تعریف جهان از طریق افزایش باز بودن اقتصادها، مناطق و سکنه آنها و تاثیرش بر جابه جایی کالا و عوامل اقتصادی (بنگاهها، مصرف کنندگان، نیروی کار) است. به کلام دیگر، در جایی که نظریه های تجارت بین الملل تاکید بر مبادله کالا دارند و عوامل تولید را غیرقابل جابه جایی می بینند، اقتصاد جغرافیائی عوامل مزبور (سرمایه و نیروی کار) را قابل جابه جایی می داند. اگر بخواهیم به نوع دیگری این موضوع را تشریح کنیم، باید بگوئیم که محل استقرار عوامل اقتصادی درون زا هستند ولی نظریه های مرسوم اقتصادی آنها را برون زا می بیند. روشن است این تغییر که تحولی اندک هم محسوب نمی شود، اغلب اوقات منجر به تغییر بسیاری از نتایج معمول می شود. علاوه بر این، به جای فرض این که مزیت های نسبی اولیه ای وجود دارند، می بینیم که مزیت نسبی بر اساس تصمیم های بنگاه ها و مصرف کنندگان در مورد محل شکل می گیرد. این دو ویژگی دو مشخصه خاص اقتصاد جغرافیائی هستند.

فرض دیگر این است که تفاوت های طبیعی بین مناطق، مانند وجود مواد خام اولیه، ویژگی های اقلیمی، تفاوت های طبیعت جغرافیائی و امکان ترابری طبیعی را نادیده می گیریم. معمولاً به این موارد طبیعت اولیه نام می دهند که در برابر طبیعت ثانویه که نتیجه اعمال و رفتار انسان برای بهبود طبیعت اولیه است، قرار دارد. بدون ایجاد هرگونه گرایش ذهنی به جبر فیزیکی، می توان گفت که جغرافیا حقایق تلخی را برای ما رقم می زند که مانند اغلب موارد دیگر زندگی بشر نا عادلانه و نامساوی است. چنین بی عدالتی هایی را نمی توان به سادگی جبران کرد. بدین ترتیب، نقطه اتکای ما انتخاب روشمند است. برای مثال، می توان ساز و کارهای اقتصاد کلان که تشریح کننده تفاوت های منطقه ای کشورهای در حال توسعه است و به نوعی طبیعت دوم محسوب می شود را مد نظر قرار داد. در جهانی که هزینه های حمل و نقل رو به کاهش است، به نظر می رسد دلایل توسعه نامتوازن، حداقل در مناطق کم و بیش همگونی مانند اتحاد اروپائی را باید در روابط مختلف مانند مبادله کالا، جابه جایی عوامل تولید و عملکرد بازارها یافت. در مقابل، جغرافیای فیزیکی که همان طبیعت اولیه است، اگر بخواهیم عدم پیشرفت یکسان بشر را شرح دهیم، مورد استفاده قرار می گیرد (عزتی، ۱۳۸۴).

باید تاکید داشت که هم اقتصاددانان و هم جغرافیادانان فضای اقتصادی را نتیجه نظام نیروهای متعامل می دانند که برخی از آنها در راستای تجمع فعالیت های انسان و برخی دیگر به دنبال متفرق ساختن آن عمل می کنند و برای همین نیز چشم انداز اقتصادی به واسطه تفاوت هایی در سطوح مختلف شکل می گیرد. هدف اقتصاد جغرافیائی تعیین طبیعت این نیروها و نحوه گُش بین آنها است. یکی از ویژگی های شکل گیری فضاها اقتصادی این است که اغلب اوقات علت به معلول تغییر پیدا می کند و یا برعکس و بدین ترتیب، رابطه علت و معلولی به صورتی چرخشی در آمده و فرآیند توسعه امری تجمیعی می شود. درحالی که نیروهای حاکم بر تجمع و یا متفرق ساختن فعالیت های انسان متعدد و متنوع هستند، انتخاب ما در مورد مناطق، به عنوان واحد مبنا، منجر می شود که بیشتر بر

دو نیروی اصلی متمرکز شویم. در بُعد عرضه، علوم اجتماعی بر این نظر هستند که تجمع انسان‌ها امکان افزایش بهره‌وری در تجارت، صنعت و مدیریت را به سطحی که دستیابی به آن از سوی جمعیت غیرمتمرکز ممکن نیست، می‌رساند. دقیق‌تر این که افزایش جمعیت امکان این که رشد با افزایش جمعیت و سطح فعالیت اقتصادی متناسب باشد را میسر می‌سازد. به کلام دیگر، تولید شامل افزایش سودآوری به تناسب حجم تولید و حداقل به تناسب سطح کلان شکل می‌گیرد (ارکمن، ۱۳۸۷).

در بُعد تقاضا، اقتصاد جغرافیائی، بنگاه‌ها و خانوار و دسترسی آنها به انواع کالاها و کارها را به عنوان دلیل اصلی به وجود آمدن مجموعه‌های بزرگ اقتصادی تعریف می‌کند. بدین ترتیب، تجمع یک مجموعه از کالاها، خدمات و کارهای متمایز ممکن می‌شود. از آنجا که تمایز محصولات برای تولیدکنندگان قدرت بازار به همراه می‌آورد، باید فرض کرد که رقابت بین سازندگان به صورت کامل کارآمد نیست.

تلاش این علم بر آن است تا تعامل هزینه‌های مبادله، افزایش بازده و تنوع را که منجر به ظهور ساختارهای جنبی می‌گردد، بررسی نماید. هسته کار، مناطقی که مجموعه‌ای از محصولات متنوع و متمایز را تولید می‌کند می‌باشد، در حالی که مناطق حاشیه در تولید کالاهای مشخص تخصص پیدا می‌کنند؛ بنابراین، گفتن این که جعبه ابزار اقتصاد جغرافیائی می‌تواند قطبی شدن فضای اقتصادی را تشریح کند، عادلانه است. علاوه بر این، ساختار هسته جنبی هنگامی که هزینه‌های مبادله به صورتی نسبی پائین باشد ظاهر می‌شود، یعنی، وقتی فاصله در ظاهر وزن کمتری در محاسبات عوامل اقتصادی دارد (زین العابدین و همکاران، ۱۳۹۱).

با این همه پیشرفت ترابری و مخابرات چنان است که هزینه‌های وابسته با مسافت به سطوحی بسیار نازل افت می‌کند، بدین ترتیب احتمال توزیع مجدد فعالیت‌ها به علت تراکم در مناطق پرچگالی به وجود می‌آید. چنین پدیده‌ای را در فضای اقتصادی ایالات متحده آمریکا که در آن تفاوت‌ها بسیار کمتر از اتحاد اروپائی است را شاهد هستیم. بدون پذیرش نظر مارکس مبنی بر این که کشورهای توسعه یافته صرفاً تصویر آینده کشورهای در حال توسعه هستند، به نظر می‌رسد چنین دیدگاهی در رابطه با ایالات متحده آمریکا از لحاظ اقتصادی و اجتماعی تا حدی قابل پذیرش و تامل است. باید به خاطر داشت که برای این که منطقه‌ای از اعتبارات ساختاری شورای اروپائی بهره‌مند شود باید تولید ناخالص داخلی سرانه‌ای کمتر از ۷۵٪ میانگین تولید ناخالص داخلی سرانه اتحاد اروپائی داشته باشد. بعد از افزودن ده کشور جدید به این اتحاد در سال ۲۰۰۲، یک چهارم اتباع اتحاد اروپائی در مناطقی که پائین‌تر از این سطح قرار دارند زندگی می‌کنند. این در حالی است که پیش از این توسعه تنها ۱۸ درصد جمعیت اتحاد چنین وضعیتی داشت. این رقم برای ایالات متحده تنها ۲ درصد است. از آنجا که فضای اقتصادی ایالات متحده از آغاز به صورتی یکپارچه دیده شده است، جابه‌جائی کالا، عوامل تولید و فکر همیشه از سطحی بالا برخوردار است. به همین دلیل تصور این که یکپارچه شدن اروپا به مرور منجر به سازماندهی متوازن‌تر این قاره خواهد شد، امری دور از ذهن نیست (قاسمی، ۱۳۹۱).

در واقع، مطالعات اخیر نشان داده که نوعی رابطه در این فضا که در آن هزینه جابه‌جائی کالا و انسان رو به کاهش

گذاشته و بدین ترتیب بازارها از منظر جغرافیائی یکپارچه تر شده و فعالیت های اقتصادی به مرور شروع به تمرکز در برخی مناطق شهری بزرگ نموده اند، دیده می شود. در مرحله بعدی، ممکن است فعالیت ها در مناطق متعددی باز-توزیع گردند که متشکل از شهرهای کوچک و یا میانه خواهد بود. با این همه این روند تکاملی، نامطمئن است؛ به ویژه این که در مقایسه با ایالات متحده امکان جابه جایی نیروی کار در بین کارگران اروپائی بسیار پائین تر می باشد. علاوه بر این، تمام سرزمین ها به صورتی مشابه تحت تأثیر این باز-توزیع قرار نخواهند گرفت. حتی امروزه در ایالات متحده هنوز مناطقی هست که می توان آنها را فقیر ارزیابی کرد. موضوع قابل توجه دیگر این که تنها برخی شهرهای خیلی بزرگ درگیر بازی بدون مرز بودن هستند. این همان بازی است که هدف آن جذب فعالیت های فناوری های نوین است. نهایت این که هسته مرکزی مناطق احتمالاً بخش های فقیری را نیز در خود جای خواهد داد، چنان که در شهرهای بزرگ شاهد محلات فقیرنشین هستیم. بار دیگر، موضوع نوئی دیده نمی شود. چنان که فردیناند برادل در مطالعه خود در رابطه با نقش عوامل اجتماعی-اقتصادی اشاره داشته است، مناطق عقب مانده را نمی توان صرفاً در مناطق حاشیه ای شهرها مشاهده کرد. این مناطق در نواحی مرکزی نیز دیده می شوند و شاهد ظهور بخش های محلی عقب مانده نیز هستیم (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳).

جمع بندی این که باید تاکید کرد انتخاب سطح و حجم زیاد به ما امکان می دهد تا نگاه دقیق تری به ساز و کارهای درونی نیاز نداشته باشیم. بدون تردید، ذات تعاملات محلی بدان معنی است که می توان آنها را بدون توجه به سطح و حجم درون منطقه ای کنار نهاد. با این همه اکنون پذیرفته شده که موفقیت یک منطقه بستگی به عوامل کلانی دارد که توسط بازارها مشخص نمی گردند. علیرغم این، نباید به مبادلات غیربازاری بین قطب های رشد یا خوشه های صنعتی پرداخت چون این پدیده ها ایجاب می کنند تا مجموعه ای متفاوت از ابزارها به کار گرفت شوند. نگاه یکپارچه به این خطوط مختلف تحقیقاتی در حال حاضر خارج از دسترس به نظر می رسد. به همین ترتیب، توزیع فضائی خانوارها در مجموعه ها نیز حاصلی نخواهد داشت، هر چند این امری ارزشمند خواهد بود که در آن موارد خارجی نقشی تعیین کننده بازی می کنند. هر چند الگوهای مطالعه شده جوانب بسیاری از فرآیند شهری شدن را نشان می دهند، پرداختن به این موضوع را نباید مد نظر داشت چون نگاه به بازار اراضی و هزینه های جابه جایی موضوعی متفاوت هستند. این انتخاب منعکس کننده نوعی گرایش خاص محسوب نمی شود. برعکس، اگر جهان خرد را به نفع جهان کلان کنار می گذاریم، بدان دلیل است که هدف ما مشخص شدن اصول مبنایی است که شارح عدم توازن اقتصادی در سطح کلان فضای جغرافیائی است. جغرافیای اقتصادی در وجه کلی، ویژگی های مکانی - فضائی منتج از اشکال تولید و نظام های معیشتی در مقیاس جهانی را در برمی گیرد (فرید، ۱۳۶۶: ۲۶۱). جتیس و فلمان^۱، ارتباطات فضائی و ویژگی ها و بازتاب های مکانی فعالیت های اقتصادی و نظام معیشتی انسانها و تنوع حاکم بر الگوهای گوناگون آن را، موضوع جغرافیای اقتصادی قلمداد کرده اند. الکساندر^۲، بررسی تغییرات، تفاوتها،

^۱. Getis & Felloman

^۲. Alexander

تشابهات فعالیت‌های اقتصادی را با توجه به مکان فعالیت، هدف جغرافیای اقتصادی می‌داند. همچنین ویلر و مولر^۱، نحوه معیشت انسان و عوامل و فرآیندهایی که الگوهای متنوع مربوط را در مکان‌های گوناگون پدید می‌آورد، جوهر اصلی جغرافیای اقتصادی معرفی کرده‌اند. به نظر برخی از جغرافیدانان، جغرافیای اقتصادی بخشی از جغرافیای انسانی است که در آن، دو عامل انسان و طبیعت در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند و چگونگی بهره‌برداری انسان از منابع تولید با در نظر گرفتن وضعیت طبیعی بررسی می‌شود

محتوای شاخه اقتصادی از جغرافیا، حول سه محور اصلی ذیل قرار دارد:

- مطالعه مکان فعالیت‌های اقتصادی از نظر ساخت، کارکرد و روند تحول

- بررسی تأثیرات متقابل محیط و فعالیت‌های اقتصادی بر یکدیگر

گرچه از خلال تعاریف فوق، مطالعه تغییرات و تفاوت‌ها، الگوها و فرآیندها و نحوه پراکندگی فعالیت‌های اقتصادی در سطح کره زمین، در چارچوب نظام تولید، توزیع و مصرف و در قالب کلی کنش متقابل میان انسان و محیط، موضوعات اصلی مورد توجه این شاخه از جغرافیا است. لیکن، پاترسون^۲ رسالت این علم را در توجه به ابعاد بوم‌شناختی منابع، حفاظت از آنها و محدودیت سفینه زمین می‌داند (مجتهدزاده، ۱۳۸۶).

با توجه به تنوع حاکم بر فعالیت‌های اقتصادی و معیشت‌های متنوع جمعیت ساکن سیاره زمین، جغرافیای اقتصادی هرگز به دنبال بررسی تنوع نامحدود و شناخت روابط متقابل و جریان‌های بیشمار میان پدیده‌های اقتصادی نیست. چه، با توجه به متغیر بودن فعالیت‌های اقتصادی و بازتاب‌های فضائی - مکانی منتج از آن، حتی در صورت تحقق این امر، نتایج این‌گونه مطالعات مقطعی و غیرقابل تعمیم خواهد بود. معهذ، جغرافی‌دانان اقتصادی می‌کوشند تا قانونمندی‌های حاکم بر تنوع و روابط متقابل میان پدیده‌ها را نشان داده و آنها را تعمیم دهند. به همین دلیل چارچوب مطالعاتی آنها به ناچار مبتنی بر آگاهی عمیق از پویائی و پیوند میان پدیده‌ها، اثر فعالیت‌های اقتصادی بر روی دیگر جلوه‌های زندگی و به‌ویژه آثار مکانی - فضائی آنها و همچنین افزایش وابستگی و پیوند میان شیوه‌های اقتصادی متنوع در مقیاس ملی و ناحیه‌ای است.

منطقه‌ای که از زمان‌های گذشته از نظرگاه کشورهای مختلف والاترین دید ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک را داشته و هم‌چنان دارد، منطقه خلیج فارس است.

تراکم کشورهای نفت خیز با اوضاع متشنج و ضعف داخلی، متکی بودن به قدرت‌های خارجی، مجاورت ژئوپلیتیکی با پاکستان و افغانستان و نیز تمایز عمده در بافت و ساختار سیاسی - اقتصادی خلیج فارس از ویژگی‌های متمایز این منطقه در مقایسه با سایر مناطق حوزه خاورمیانه است.

«آن بخش از جهان که «خاورمیانه» خوانده می‌شود و در حقیقت مجموعه‌ای است از چند منطقه ژئوپلیتیک جداگانه و متمایز همانند خلیج فارس، شامات، شمال آفریقا که هر یک به دلیل هماهنگی موجود در پدیده‌های

1. Wheeler & Muller

2. Paterson

محیطی خود، یک منطقه مشخص و مستقل از دیگر مناطق است» (مجته‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۳۴).

منطقه خلیج فارس با پشت سر گذاردن یک صد سال از اهمیت یافتن تاریخی به علت کشف و صدور نفت، وجود ذخایر گسترده انرژی و هم چنین تحولات در نظام‌های سیاسی، اقتصادی و بالتبع امنیتی در منطقه، در کانون توجه بسیاری از قدرت‌ها بوده است.

در نیم قرن اخیر، بدون تردید، خلیج فارس یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مناطق جهان در نگرش‌های ژئوپلیتیک و محاسبات استراتژیک بوده است و با توجه به دگرگونی‌های عمیق و جاری در سطح بین‌الملل، جنگ‌ها و درگیری‌های دو دهه اخیر، انقلاب ایران و مخالفت با روند صلح اعراب و اسرائیل می‌توان ادعا کرد که در قرن بیست و یکم می‌رود که: به صورت مهم‌ترین کانون توجه نگرش‌ها و محاسبات استراتژیک درآید و به تعبیر کلاسیک ژئوپلیتیک، هارتلند یا قلب زمین نام گیرد.

سقوط شاه ایران، فروپاشی شوروی (بلوک شرق)، تجاوز عراق به ایران، جنگ خلیج فارس، جنگ‌ها و درگیری‌های متمادی اعراب و اسرائیل، اهمیت پیدا کردن عامل اقتصاد، بحران‌های افغانستان، ظهور و سقوط طالبان، القاعده و آخرین مرحله، اشغال عراق از جمله تحولات عمده در دو دهه اخیر است.

علاوه بر این‌ها مشکلات ساختاری از قبیل عدم یکپارچگی و نیز ضعف ساختاری کشورهای منطقه و وابستگی آن‌ها به کشورهای قدرت مند خارج از منطقه، ضعیف بودن کشورها در تأثیرگذاری بر سیاست‌های بین‌المللی منطقه در قبال کشورهای دیگر، فعال نبودن مشارکت دولت‌ها در تأمین امنیت منطقه، وجود اختلافات مذهبی شدید، بی‌اعتمادی کشورهای منطقه نسبت به سیاست‌های دولت‌های دیگر، دخالت عامل بیگانه و... در طول سالیان منجر شده است که کشورهای منطقه هیچ‌گاه نتوانند با موفقیت و اعتماد به نفس درصدد پیش برد وضعیت امنیتی و نیز پیگیری منافع و اهداف خود با اتکا به نیرو و توان ملی بدون دخالت بیگانگان به مقاصد خود نائل شوند (امیراحمدی، ۱۳۸۴).

وجود جو بی‌اعتمادی میان کشورها و عدم تمایل به پیمان‌های منطقه‌ای، زمینه هم‌کاری دوجانبه و یا چندجانبه میان دولت‌ها و واحدهای اقتصادی منطقه را از میان می‌برد. به همین دلیل برخی از کشورهای منطقه برای دست‌یابی به اهداف منافع و نیز تأمین امنیت خود، به قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای متوسل می‌شوند. نتیجه این سیاست ایجاد تنش در روابط دولت‌های منطقه با یکدیگر، افزایش جو بی‌اعتمادی و دخالت فراگیر عامل بیگانه است.

ظهور افکار ناسیونالیستی مانند پان‌عربیسم، پان‌ترکیسم و پان‌ایرانیسم و توطئه‌های بیگانگان و منفعت‌طلبان با ایجاد تفرقه میان مذاهب مختلف اسلامی، ضعف رهبران در اداره امور جامعه و هم‌چنین وجود برخی حکومت‌های اقتدارگرا، این منطقه را تبدیل به کانونی از تحولات و تنش‌ها در دنیای کنونی کرده است. هم‌چنین بحران مشروعیت در کشورهای عربی و موج بیداری تحت تأثیر دموکراسی خواهی، درگیری‌های سیاسی و مذهبی درون منطقه‌ای، ناآرامی‌های اجتماعی و بی‌ثباتی سیاسی در اثر جنبش‌های آزادی خواهی از دیگر عوامل آسیب‌پذیری کشورهای منطقه است. همه این عوامل دست به دست هم می‌دهند تا کشورهای عرب منطقه در اثر تدابیر نادرست

سیاسی، ضعیف‌ترین و با وجود منابع عظیم نفتی، وابسته‌ترین ملت کشورهای منطقه به خارج محسوب شوند. ایران به عنوان یکی از کشورهای مهم و استراتژیک در حوزه خلیج فارس و دریای خزر و با بهره‌مندی از منابع و توان لازم برای تسلط بر این منطقه همواره مورد توجه دولت‌های قدرتمند جهان بوده است. ایران به عنوان بزرگ‌ترین و ثروتمندترین کشور حوزه خلیج فارس و به عنوان یکی از بازیگران اصلی و کلیدی در وقایع مهم منطقه‌ای شناخته می‌شود (ذوالفقاری، ۱۳۸۴).

موقعیت ژئواستراتژیکی ایران که از طرف جنوب به خلیج فارس و کشورهای عربی و مسلمان حاشیه خلیج فارس، از طرف شرق و شمال شرق با کشورهای پاکستان، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان و از ناحیه غرب و شمال غرب با عراق، سوریه، ترکیه، آذربایجان همسایه است بر قدرت این کشور و توان بالقوه بازیگری با نفوذ در عرصه معادلات منطقه افزوده است. حوزه گسترده تمدن اسلامی که درصد بسیار زیادی از منطقه آسیای جنوب غربی را تحت نفوذ دارد و نیز گستره تمدن ایرانی که از شرق و شمال شرق تا مناطقی از غرب و شمال غرب را تحت تأثیر خود قرار داده است، بر پتانسیل و توان ایران اسلامی در راستای بهره‌برداری از فرصت‌ها و مطرح کردن خود به عنوان قدرت هژمون منطقه می‌افزاید (رنجبر، ۱۳۷۸).

فقدان مشروعیت داخلی و در نتیجه ضعف داخلی کشورهای جنوبی خلیج فارس و عدم اتکای آن‌ها به ملت‌هایشان از دو جهت منجر به آسیب وارد شدن به کشورهای منطقه می‌شود. اول این که زمینه‌های همکاری و همگرایی را از بین می‌برد و باعث دور افتادن کشورها و موضع‌گیری در مقابل یک دیگر می‌شود. دوم این که موجب حضور کشورهای قدرت مند برای برقراری امنیت و پر کردن خلأ قدرت در این منطقه می‌باشد. این امر باعث شد که: «در میان مناطق جهان سومی، در دوران پس از جنگ جهانی دوم، تنها منطقه‌ای که با توجه به توانایی‌های بالقوه داخلی به شدت تحت نفوذ سیاسی و اقتصادی بین‌المللی قدرت‌های بزرگ باقی ماند، خاورمیانه بود» (سریع‌القلم، ۱۳۸۴: ۳۸).

نبود مشروعیت داخلی به بی‌ثباتی سیاسی می‌انجامد و بی‌ثباتی سیاسی به اختلافات میان کشورها دامن می‌زند و در نتیجه بازتاب منطقه‌ای، احساس ناامنی شدید را در پی دارد. احساس ناامنی دو نتیجه بسیار منفی و بلندمدت بر رشد و توسعه سیاسی اقتصادی منطقه می‌گذارد:

اول - مسابقه تسلیحاتی؛ و دوم - حضور نیروهای بیگانه برای ایجاد امنیت

«در خلیج فارس، امنیت و مشروعیت حوزه قدرت به قدری به دنیای بیرون از مرزها وابسته است که هر روز جابه‌جایی قدرت و تغییر ماهیت و جهت‌گیری‌ها تابع منافع بین‌الملل است. عامل بیرونی با استفاده از ضعف داخلی، نقاط اختلاف را تشدید می‌کند و سیاست در خاورمیانه را هم‌سو با منافع بین‌المللی و نه منافع کشورهای منطقه شکل می‌دهد. ناهمگونی ساختارهای سیاسی هشت کشور خلیج فارس به همان اندازه که بر سیاست خارجی آن‌ها تأثیر می‌گذارد و بر همکاری‌های منطقه‌ای و به همان میزان بر امنیت خلیج فارس تأثیر گذار است» (رنجبر، ۱۳۷۸: ۱۷۵).

اختلافات درونی میان کشورهای منطقه یکی از مهم ترین عوامل ناامنی در منطقه است. این اختلافات هم در روابط ایران و اعراب و هم در روابط درونی اعراب مشهود است. روابط ایران و همسایگانش به شدت از اختلافات شیعه و سنی و ایدئولوژی های ناسیونالیستی رنج می برد. موارد دیگر اختلاف بر سر چیرگی و تسلط خلیج فارس بوده است که همواره میان ایران و عربستان و عراق (زمان صدام حسین) نوعی رقابت وجود داشته است.

اختلافات ایران و امارات متحده عربی بر سر جزایر ابوموسی و تنب کوچک و تنب بزرگ، از قبل انقلاب تا کنون و پشتیبانی شورای همکاری خلیج فارس از ادعای امارات از دیگر عوامل اختلاف است. اختلاف درونی میان اعراب و اختلافات مرزی و مواضع ناهمگون در قبال مسئله اسرائیل از جمله مشکلات و موانع ساختاری در روابط اعراب است.

منطقه خلیج فارس با چند موضوع استراتژیک روبروست:

خرید امنیت

نظام جهانی با تضعیف جهان دو قطبی و دخالت آمریکا در خلیج فارس شکل تازه ای به خود گرفت. آمریکا سیاست مهار دوگانه را جایگزین سیاست سنتی خود یعنی ترویج موازنه قوا کرده بود. این سیاست به جهت انزوای ایران از معادلات منطقه ای در خدمت منافع ایالات متحده بود. در این زمینه برژینسکی با وجود مخالفت با سیاست مهار دوگانه ایالات متحده تأکید می کند که: مبنای سیاست آمریکا در خلیج فارس باید هم چنان مبتنی بر ادامه تعهد و تضمین امنیت متحدان و حفظ جریان نفت باشد.

موضوع استراتژیکی حوزه خلیج فارس در مورد ایران؛ امنیت منطقه ای و امنیت دسته جمعی است که برای ایران اهمیتی حیاتی دارد. محیط امن زمینه ساز توسعه و محیط ناامن باعث عقب ماندگی است. در عین حال توسعه عامل اساسی در امنیت محیط و امنیت ملی به شمار می رود؛ بنابراین مسئله امنیت در خلیج فارس از موضوعات استراتژیکی است که ایران در منطقه با آن روبرو می شود.

با در نظر گرفتن قدرت های خارجی و کشورهای منطقه و منافع متضاد و ناسازگار در منطقه بر پیچیدگی های امنیت در خلیج فارس افزوده می شود حضور قدرت دریایی آمریکا در خلیج فارس، اشغال افغانستان و عراق، تأمین امنیت اعراب و... رژیم صهیونیستی توسط آمریکا از جمله مسائلی است که بر ابهام های معمای امنیت در خلیج فارس و منطقه می افزاید. اکنون با روند رو به رشد جهانی شدن در نظام بین الملل ناامنی در یک منطقه و عدم توازن قدرت ها با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خود موجب ناامنی دیگر مناطق خواهد شد. این مسئله امنیت جهانی را نیز مورد پرسش قرار می دهد و تروریسم را تحقق می بخشد (عبدالله خانی، ۱۳۸۳).

خرید تسلیحات

از دیگر موضوعات استراتژیک که ایران در منطقه با آن مواجه است، مسابقه تسلیحاتی است. مسابقه تسلیحاتی نتیجه چیره خواهی در منطقه است. پس از فروپاشی شوروی استراتژی آمریکا مبتنی بر ایجاد توازن قوا در منطقه و جلوگیری از ظهور قدرت سلطه طلب در منطقه، زمینه ساز مسابقه تسلیحاتی بوده است. از دهه ۹۰ تاکنون

کشورهای منطقه دهها میلیون دلار برای ساخت نیروهای مدرن نظامی جهت بازدارندگی و تهدید همسایگان خود هزینه کرده‌اند.

در آن خلیج فارس منطقه ای است که برای سلاح های پیش رفته جنگی بسیار اشتها آور است. منطقه ای که مخالفت های سیاسی موجود به تداوم مسابقه تسلیحاتی منجر شده است. عنصر دیگری که در این جریان سهم دارد، هراس کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از برتری قدرت نظامی ایران پس از صدماتی است که در جریان جنگ خلیج فارس به ارتش عراق وارد کرده است» (امیراحمدی، ۱۳۸۴: ۷۵) به ویژه در جریانات اخیر برنامه های جدید تسلیحاتی ایران در کاربرد نظامی، این هراس شدت بیش تری گرفته است. با وجود این که هزینه نظامی ایران بسیار کم تر از کشورهای حاشیه خلیج فارس است ولی در اثر تبلیغات آمریکا، این احساس ناامنی از ناحیه ایران همواره در منطقه رو به افزایش است. این احساس تهدید، شعله ور شدن آتش مسابقه تسلیحاتی را در پی دارد. مخرب ترین عامل در جهت دست یافتن به توسعه سیاسی و اقتصادی شرکت در «بازی تسلیحاتی» است. کشورهای خاورمیانه بیش ترین آمار خریدهای تسلیحاتی را به خود اختصاص داده‌اند. این موضوع از مهم ترین عوامل ناامنی در منطقه است و تا زمانی که این روند متوقف نشود نه تنها منطقه امن و باثبات نخواهد شد بلکه به طور فزاینده شاهد ناامنی خواهیم بود (ذوالفقاری، ۱۳۸۴: ۱۲).

از مهم ترین اهداف ایالات متحده و سایر کشورهای تولیدکننده تسلیحات در منطقه، به ویژه در خلیج فارس دامن زدن به مسابقه تسلیحاتی و فروش هر چه بیش تر جنگ افزار در جهت تأمین منافع این قدرت ها است.

منابع فرا منطقه‌ای

منظور از عوامل فرامنطقه ای به طور خاص تأکید بر نقش ایالات متحده در منطقه است که در شرایط کنونی حضور جدی در منطقه داشته و خواهان ایفای نقش انحصاری در منطقه خلیج فارس است و این مسئله حتی موجب نارضایتی برخی متحدان اروپایی آن شده است. آمریکا در پی جلوگیری ظهور برتری و تسلط توسط کشورهای منطقه است. استراتژیست های ایالات متحده معتقدند که آمریکا منافع وسیعی در جلوگیری از ظهور هر قدرت منطقه ای دارد.

آمریکا در حکم یک عامل فرامنطقه ای همواره در صدد القا تفکر ایران خطرناک و هسته ای در جهت به خطر انداختن منافع کشورهای منطقه و جهان است. مخالفت های شدید در مورد پرونده هسته ای ایران و تهدیدات و همسو کردن افکار عمومی با سیاست های توسعه طلبانه و یک جانبه گرایانه خود از دیگر مشکلات فراروی جمهوری اسلامی است.

با فروپاشی شوروی و نیز سقوط کابوس منطقه (صدام حسین) آمریکا در صدد معرفی یک منشأ شر و ناامنی در منطقه است. آمریکا در کنار حذف صدام حسین به تهدید موهوم جدیدی بر ضد امنیت منطقه نیاز دارد. آمریکا در روند کنونی روابط خود با ایران به راحتی می‌تواند ایران را منبع ناامنی برای کشورهای منطقه معرفی کند و ضمن جلوگیری از بهبود روابط ایران با کشورهای عربی که برای توسعه اقتصادی ایران حیاتی است و با گسترش جو بی

اعتمادی بین این کشورها زمینه را برای تداوم حضور نظامی خود در منطقه مطلوب نگه دارد «در این زمینه آمریکا نه به دنبال همکاری بلکه به دنبال کنترل انحصاری منطقه است. در همین ارتباط آمریکا با ادامه روابط تنش آلود با ایران به راحتی می‌تواند حضور در منطقه را برای دولت‌های همسایه ایران توجیه کند. برتری آمریکا در خلیج فارس نقش قاطعی در برتری جهانی آمریکا بازی می‌کند» (ذوالفقاری، ۱۳۸۴: ۱۲). به هر حال مسئله مهم این است که حضور آمریکا و اسرائیل در منطقه یک واقعیت است و همان‌طور که برژینسکی تأکید می‌کند «لازم است همه کشورهای منطقه خلیج فارس این واقعیت مهم استراتژیک را درک کنند که ایالات متحده در خلیج فارس ماندگار است و استقلال و امنیت (انرژی) در منطقه جزو منافع حیاتی آمریکا به شمار می‌رود» (رنجبر، ۱۳۷۸: ۱۷۴). ایران به عنوان بزرگ‌ترین کشور خلیج فارس و یکی از مهم‌ترین کشورهای تأثیرگذار در منطقه، نیازمند این است که اهمیت ژئوپلیتیک خود را در نظام دگرگون‌شونده جهانی از راه ایجاد پیوندهای گسترده در روابط با کشورهای حاشیه خلیج فارس در ژرفای ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک مشخص سازد و کارایی بیش‌تری بخشد. حضور آمریکا در خلیج فارس و اشغال افغانستان و عراق می‌تواند زمینه همکاری ایران با کشورهای منطقه را در مورد منافع مشترک تقویت کند، اما در صورت عدم همکاری و هماهنگی بزرگ‌ترین تهدید علیه امنیت جمهوری اسلامی است.

نتیجه‌گیری و دستاورد علمی پژوهشی

با توجه به سهم زیاد ایران در منطقه، بهترین راهکاری که می‌تواند ایران را از مخمصه انزوا که آمریکا به دنبال آن است، رها سازد، برقراری روابط دوستانه با کشورهای عربی است. روابط دوستانه با این کشورها منجر به فضای اعتمادساز بین دولت‌ها می‌شود، اعتماد میان دولت‌ها به درک اشتراکات منافع و خطر تهدیدات مشترک می‌انجامد و این درک به نوبه خود می‌تواند زمینه ساز پیمان امنیت دسته‌جمعی باشد. دست‌یافتن به زمینه‌های مشترک یک پیمان امنیت دسته‌جمعی، باعث برقراری امنیت توسط کشورهای منطقه و ناکارآمد شدن عوامل خارجی در منطقه می‌شود. با توجه به عامل جغرافیایی، اقتصادی و استراتژیک مشترک میان همه کشورهای خلیج فارس، منطقی‌ترین نظام برای پاسداری از امنیت منطقه، سیستمی خواهد بود که همه کشورهای کرانه‌ای را در برگیرد، بدون شرکت هیچ کشور دیگری.

کشور ما، ایران در شرایطی قرار گرفته است که وحدت ملی و یکپارچگی و اقتدار و غرور ملیش به گونه‌ای روزافزون مورد سؤال قدرت‌های رقیب قرار می‌گیرد. موقعیت حساس و محوری ایران در قلب منطقه برای ملت ما می‌تواند هم فرصت‌ساز باشد و هم فاجعه‌آفرین. اگر نتوانیم با هوشمندی از فرصت‌های پدیدآمده و تحرکات مفید برخی دولت‌ها به نفع خود استفاده کنیم در نهایت دردمندی و نگرانی باید گفت که ممکن است لطمه‌های جبران‌ناپذیری بر پیکر میهن ما وارد آید برای برکنار ماندن از این لطمات و ترکش‌ها، باید آگاهی‌های خود را به کار گیریم و با شناخت واقعیت‌ها، امکانات و محدودیت‌ها به گونه‌ای عمل کنیم که منافع ملی مان حکم می‌کند. به طور کلی، می‌توان گفت گرچه موارد مذکور احتمالاتی را متصور می‌گردد که گاهی دور از تصور نیز به نظر می‌رسند، اما آنچه واضح است این بوده که خاورمیانه در حال تجربه‌ای مداوم از آشفتگی سیاسی بی‌سابقه، خشونت،

ناکامی و ضعف دولت هاست. همچنین، این منطقه از نقصان منحصربه‌فردی در ساختار صلح و امنیت خود رنج می‌برد. بدین ترتیب، به شدت نیازمند ایده‌ها و راهبردهایی جدید برای پیشبرد امنیت منطقه‌ای است.

کمک از جانب بازیگران باتجربه بی‌طرف و اختصاص منابع کافی در جهت پایان‌دادن به درگیری‌ها، ثبات پس از جنگ، کمک‌های انسان‌دوستانه، بازسازی و ایجاد صلح بعد از جنگ. اگر بخواهیم عوامل مکانی-فضایی موثر بر این بحران‌ها را دسته‌بندی و شناسایی کنیم، باید بگوییم که برخی از این عوامل به جغرافیای طبیعی مربوط است. شاید مهم‌ترین عاملی از حیث جغرافیای طبیعی اقلیم است. کمربندی که جهان اسلام را در روی کره زمین در بر گرفته است، به لحاظ اقلیمی کمربند خشک است که این خشکی اقلیمی به باور برخی از جبرگرایان مشکلات زیاد محیطی را ایجاد می‌کند و خوی و خصلت و روان انسان‌ها را ناآرام و حتی گاه پریشان می‌کند. در هر صورت جهان اسلام در کمربندی قرار گرفته است و سال‌ها با خشکسالی دست و پنجه نرم می‌کند و همین عوامل طبیعی به هر صورت بر خلق و خوی مردمان این منطقه تاثیرگذار است؛ اما فارغ از عوامل جغرافیای طبیعی (که شاید بتوانیم بگوییم عامل آن انسانی نیست و انسان در آن دخالتی ندارد) عوامل دیگری در بحران‌های جهان اسلام تاثیرگذار هست و یکی از مهم‌ترین آن‌ها موقعیت جغرافیایی جهان اسلام است، از دید ژئوپلیتیکی گفته می‌شود که جهان اسلام در جایی قرار گرفته است که مرکز عالم است. به باور بعضی از اندیشمندان ژئوپلیتیک، موقعیت خاصی (که جهان اسلام را در بر گرفته است و در مرکز نقشه‌های جغرافیایی قرار گرفته است) خود از عواملی است که کشورهای قدرتمند جهان را تشویق می‌کند که نگاه ویژه‌ای به این منطقه داشته باشند. چنانچه از دیرباز منطقه‌ای که جهان اسلام را در بر گرفته است، کانون توجه قدرت‌های استعماری بوده و همچنان هم ادامه دارد. لذا عامل دوم را می‌توانیم موقعیت جغرافیایی خاص جهان اسلام به ویژه کشورهای جنوب غرب آسیا (که در حال حاضر در بحران هستند) را به عنوان عامل مکانی که باعث بحران و ناآرامی و آشوب می‌شود در نظر بگیریم. عامل دیگری که باعث این مسئله شده است، مسائل منابع انرژی و غیر انرژی کمیابی است که در دنیا وجود دارد و بخشی از آن در جهان اسلام پراکنده شده و به وفور پیدا می‌شود، از جمله نفت و گاز که قلب تپنده صنعت جهان و موتور محرکه صنعت جهان است. همین باعث شده است که کشورهای بزرگ جهان چشم طمع به منابع انرژی این منطقه داشته باشند و به بهانه و یا به دلیل به دست آوردن منابع انرژی دخالت‌های پیدا و پنهانی در این منطقه داشته باشند. به همین نسبت سایر منابع جغرافیایی و معدنی هم در به شکل نابرابر پراکنده شده است. عامل دیگری که شاید انسان ساخت است، مرزهای جغرافیایی می‌باشند که به عنوان عامل تهدید و تنش در این منطقه هست. در واقع گرچه بحران‌هایی که اکنون جهان اسلام درگیر آن شده است، خیلی بحران‌های مرزی نیستند، به هر صورت اختلافات مرزی و سرزمینی که در جهان اسلام وجود دارد هم گاه و بی‌گاه عاملی برای بحران‌های ژئوپلیتیکی هستند که در جهان اسلام وجود دارد.

در بعد دیگر شاید یکی از مهم‌ترین عوامل انسان ساخت و دشمن ساخت در جهان اسلام که واقعا یک غده بدخیم سرطانی در این قسمت از دنیاست، اسرائیل است. اسرائیل از زمانی که ایجاد شده، یک منبع تنش و ناآرامی و خشونت ورزی در منطقه بوده است و جنگ‌های زیادی را دامن زده است، خود ایجادکننده جنگ بوده است و می‌

توان ردپای اسرائیل و عوامل آن را در بسیاری از بحران های ژئوپلیتیک جهان اسلام هم پیدا کرد. به انواع و اقسام روش ها به تشویق و سرمایه گذاری برای ناآرامی جهان اسلام با هر ابزاری که بتواند اقدام می کنند تا بتوانند موجودیت خود را در پناه این ناآرامی ها تداوم ببخشند.

نقش هر کشور در سیاست ملل و حوزه فعالیت آن در روابط بین المللی، بیش تر تابع موقعیت جغرافیایی و ارتباط آن با کشورهای همسایه (قدرتمند یا ضعیف) و نیز نقش آن در رقابت بین قدرت های بزرگ جهانی است. کشوری که دارای موقعیت ممتاز سیاسی - جغرافیایی است، در صورتی که با توجه به اصول و مبانی جغرافیای سیاسی، به صورت کارآمد و مثبت وارد صحنه بین المللی شود، موجب اقتدار و عزت بین المللی آن کشور می گردد، وگرنه موقعیت جغرافیایی و راهبردی در جهت عکس عمل می کند و بحران آفرین می گردد؛ زیرا با توجه به مهارت های انسان در بازی های بین المللی و تحول فن آوری، امروزه دیگر سیاست های جغرافیایی صرفا به معنای رقابت راهبردها در سطح جهان نیست، بلکه مجموعه پیچیده ای از نیروهای متخاصمی است که بر سرزمین هایی با ابعاد کوچک به نزاع و رقابت می پردازند و هدفشان، یا اثبات تفوق سیاسی خود است یا بیرون راندن رقیب یا رقبای خود از صحنه. به نظر می رسد افغانستان که امروزه کانون بحران گشته، متأثر از چنین طرز تفکری حاکم بر روابط بین المللی است.

منابع

امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۴)، سیاست خارجی منطقه ای ایران (بخش اول)، ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره ۱۲-۱۱ مرداد و شهریور.

ذوالفقاری، مهدی (۱۳۸۴)، پیامدهای حضور آمریکا در منطقه، روزنامه رسالت، (۲۶ اسفند ۱۳۸۴).

رنجبر، مقصود (۱۳۷۸)، ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.

سریع القلم، محمود (۱۳۷۴)، شناخت خلیج فارس در قالب مبانی نظری، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دهم، شماره اول و دوم.

سیمبر، رضا (۱۳۸۵)، دیپلماسی ایران و تحولات تازه منطقه خلیج فارس، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۱-۲۱۲.

عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳)، کتاب امنیت بین الملل ۱: فرصت ها، تهدیدات و چالش های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، چاپ اول.

عبدالله خانی، علی (۱۳۸۴)، کتاب امنیت بین الملل (۳): فرصت ها، تهدیدات و چالش های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، چاپ اول.

مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۹)، ایده های ژئوپولیتیک و واقعیت های ایرانی مطالعه روابط جغرافیا و سیاست در جهان دگرگون شونده، تهران: نشرنی، چاپ اول.

حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک. مشهد. انتشارات پاپلی.

عزتی، عزت الله (۱۳۹۵)، جزوه درسی ژئواستراتژی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

عزتی، عزت الله (۱۳۸۲)؛ تحلیلی بر ژئواکونومی افریقا و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران. مطالعات افریقا دفتر سیاسی و بین الملل وزارت امور خارجه. شماره ۷.

عزتی، عزت الله (۱۳۸۴) مجموعه مقالات سمینار بین المللی انرژی و امنیت، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه. تهران.

ارکمن، سرهات (۱۳۸۷)، ایالات متحده و خاورمیانه بزرگ، ترجمه: جلیل یعقوب زاده فرد، تهران: مطالعات راهبردی
زین العابدین، یوسف، یحیی پور، محمد و شیرزاد، زهرا (۱۳۹۱)، ساختار ژئواکونومیکی خاورمیانه براساس توسعه هزاره سازمان
ملل، فصلنامه جغرافیا. دوره جدید، سال دهم، شماره ۳۴
قاسمی، فرهاد (۱۳۹۱)، جهانی شدن و مدل‌های امنیت منطقه‌ای در سیستم جهانی، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هشتم، شماره سوم
کمپ، جفری، هارکاو، رابرت (۱۳۸۳)، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، ترجمه: سیدمهدی حسینی متین، تهران: پژوهشکده مطالعات
راهبردی
لوتواک، ادوارد (بی‌تا)، از ژئوپلیتیک تا ژئواکونومی، ترجمه: محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی
مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: سمت.
- منابع لاتین

Brzeinski Zbigniew and Brent Scowcarft and Richard Morphy, (1909). *Differantiad ontaimant*,
Foreign Affairs. (may/june 1909.)

Appa R, Korukonda (1999) Policy Imperatives for the International Economy and Fore Financial
Markets in the Emerging World Order. *Internationl Journal of value basement*. pp 51-67

Bridge, gavin And Wood, Andrew (2005) *Prectices of Globalization: learning from the oil Exploration
and Production Industry*. The royal Geographical Society. Vol 37, No 2, pp199-208

BP Statistical Review of World Energy (June 2013) bp.com/statistical-review

Carmody, Pdraig and Owusu, Francis (2007) *Competing hegemony? Chinese versus American geo-
economic stertegies in Africa*. *political geography*. vol26.504-524

Cohen, S.B (2009) *Geopolitics of World System*, American Sociological Association, vol 65,
no1 (www.jstore.org/stable/2573-11)